

تأملی در نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر

عبداله محمدی*

چکیده

ویتگنشتاین درباره‌ی ماهیت معنا و سرشت زبان دو نظریه دارد: دیدگاه نخست، معنا را با مسمای الفاظ و کارکرد زبان را با تسمیه یکی می‌داند و دیدگاه دوم، معنای الفاظ را با کاربرد آن‌ها پیوند می‌زند. زبان فعالیت اجتماعی و شبیه شرکت در بازی است که برای فهم معانی و قواعد آن، باید در آن بازی زبانی زیست. بازی‌های زبانی هیچ اشتراکی با یکدیگر ندارند و قواعد آن‌ها نیز مختص به خود آن‌هاست. دیدگاه ویتگنشتاین نقایصی دارد؛ از جمله اینکه در تحلیل ماهیت وضع، نقش قصد، نقش کاربرد در کشف یا تأسیس معنا مبهم است. مرز بازی‌های زبانی روشن نیست و مشخص نیست یک بازی در کجا آغاز می‌شود و در کجا پایان می‌یابد. همچنین دیدگاه او گذشته از آنکه خودمتناقض است، جامع و مانع نیست و مثال‌های نقض مکرر دارد. علاوه بر همه، این دیدگاه به نفی فرامعیار منتهی می‌شود که در این صورت، اعتبار خود این نظریه را نیز مخدوش می‌کند. نفی امکان گفتگو میان اعضای دو بازی نیز از دیگر اشکالات این نظریه است.

واژگان کلیدی: ۱. ویتگنشتاین، ۲. بازی زبانی، ۳. نظریه‌ی معنا، ۴. کاربرد.

۱. مقدمه

ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) از فیلسوفان مؤثر قرن بیستم است. برخی وی را در ردیف فیلسوفان برجسته‌ی قرن (۱۵، ص: pi) و عده‌ای او را بزرگ‌ترین فیلسوف این قرن (۶، ص: ۱۳) و عده‌ای او را از نوابغ شمرده‌اند (۷، ص: ۲۱). وی در دو مرحله‌ی زندگی علمی، تأثیرات شگرفی بر متفکران معاصر و متأخر از خود داشت. در دوره‌ی نخست، با نگارش رساله‌ی

منطقی فلسفی، بر جریان پوزیتیویسم تأثیر جدی داشت (۱۳، ص: ۶۹) و در دروان پسین، دیدگاه جدیدی درباره‌ی ماهیت زبان و معناداری ارائه کرد که تحولات مهمی در فلسفه‌ی زبان، فلسفه‌ی ذهن و معرفت‌شناسی به جای گذاشت. آثار او دو جریان مهم قرن بیستم، یعنی پوزیتیویسم منطقی و فلسفه‌ی تحلیلی را جهت‌دهی کرد (همان: ۱۲۲). در پایان قرن بیستم، جمعی از فیلسوفان آمریکا و کانادا در صدد برآمدند تا پنج عدد از کتاب‌های مهم فلسفی قرن بیستم را شناسایی کنند؛ کتاب پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین در رتبه‌ی نخست و کتاب تراکتاتوس در ردیف چهارم واقع شد و این حکایت از اهمیت این فیلسوف دارد (۱۶، ص: ۱).

وی در این دو دوره، دو نظریه‌ی متفاوت درباره‌ی معناداری و سرشت زبان ارائه کرد. در نظریه‌ی متقدم که در رساله‌ی منطقی فلسفی او منتشر شده است، زبان آینه‌ی واقعیت و دربردارنده‌ی گزاره‌هایی است که جهان را تصویر می‌کنند؛ یعنی گزاره‌ها تصویر وضعیت‌هایی در جهان هستند که البته ممکن است این تصاویر، درست یا نادرست باشند. او رسالت اصلی رساله را مرز نهادن برای بیان اندیشه‌ها معرفی کرده است (۹، ص: ۷).

در دیدگاه متقدم ویتگنشتاین، محکی هر چیزی، نام شیء است. اگر کسی می‌خواهد بداند که ماشین تحریر به چه معناست، می‌توانیم ماشین تحریر را به او نشان دهیم (۱۲، ص: ۱۹)؛ بنابراین معنای اشیاء، با مسمای آن‌ها یکسان است و می‌توانیم معنای هر چیز را با اشاره‌ی به آن بفهمانیم.

«یک نام، به معنای یک شیء است. آن شیء، معنای آن نام است» (۹، بند: ۳. ۲۰۳).

برهمن اساس، کارکرد زبان نیز تسمیه‌ی اشیای بیرونی است.

به کمک هر کلمه، به یکی از اشیاء اشاره می‌کنیم و در نتیجه، به کمک جملات، وضعیت جهان خارج را توصیف می‌کنیم. به دنبال این مطلب، معنای صدق یک گزاره نیز آشکار می‌شود. در رساله‌ی منطقی فلسفی، یک جمله یا قضیه در صورتی صادق است که اشیایی که در آن نام برده شده‌اند، به همان صورتی با یکدیگر مرتبط باشند که در آن جمله، واژه‌ها باهم مرتبط‌اند (۱۴، ص: ۱۰).

این تعریف مستلزم تناظر یک‌به‌یک اجزای گزاره‌ی صادق، با اشیای خارجی است. ویتگنشتاین هنگام نوشتن رساله، برای این موضوع، مثالی مرتبط یافت. در جلسه‌ی دادگاهی درباره‌ی یک تصادف جاده‌ای، ماکتی از حادثه را با نمونه‌ی کوچک اشخاص و وسایل نقلیه تهیه کرده بودند. آن ماکت صادق بود، اگر آن اشخاص در آن تصادف، همان رابطه‌ای را با هم داشتند که همتایانشان در آن ماکت داشتند و کاذب بود، اگر آن رابطه را نداشتند (همان).

ویتگنشتاین تناظر یادشده را چنین توضیح می‌دهد:

یک نام، قائم‌مقام یک چیز است. نامی دیگر، قائم‌مقام چیزی دیگر و آن‌ها باهم تلفیق شده‌اند. از این طریق، کل گروه، همچون یک تابلوی زنده، یک وضع امور را عرضه می‌کند (۹)، بند: ۴. ۰۳۱۱).

نظریه‌ی متقدم ویتگنشتاین، جزئیات دیگری را شرح داده است که مستقیماً به این نوشتار مربوط نیست و از آن‌ها صرف‌نظر می‌شود؛ از جمله: رابطه‌ی میان اندیشه، گزاره و جمله، نسبت بین امر واقع، وضعیت و وضع امور، معناداری گزاره‌های صادق و کاذب و

۲. نظریه‌ی ویتگنشتاین متأخر

در اندیشه‌ی جدید ویتگنشتاین، معنای معنا و نیز سرشت زبان، تصویری متفاوت یافتند. او از سویی نظریه‌ی تصویری را نقد کرد و از سوی دیگر با تأکید بر بافت اجتماعی زبان، کارکرد آن را از واقع‌نمایی، به کاربردهای دیگر توسعه داد.

۱.۲. نقد نظریه‌ی تصویری

ویتگنشتاین در بندهای ۱ تا ۳۸ پژوهش‌های فلسفی، نظریه‌ی آگوستین درباره‌ی معنا را معرفی و نقد می‌کند که در واقع همان نظریه‌ی تصویری او در رساله است. طبق نظر آگوستین، تمام واژه‌های زبان، اشیاء را نام‌گذاری می‌کنند و جمله‌ها نیز ترکیبی از این نام‌ها هستند. بنابراین هر واژه معنایی دارد. در این نظریه، معناداری کلمه به این است که اسم چیزی باشد. در نتیجه پرسش از معنای چیزی، مساوی آن است که پرسیم مسمای آن لفظ چیست. سیب نام میوه‌ای است که بر درختی می‌روید و این میوه معنای لفظ سیب است (۱۳، ص: ۸۳).

روزی یکی از همکاران ویتگنشتاین در دانشگاه کمبریج، به نام سرافا، از وی شنید که قضایای کلام همان صورت منطقی را دارند که نمودار می‌سازند. سرافا حرکتی انجام داد که معمولاً اهالی ناپل برای تحقیر و نفرت از کسی انجام می‌دهند. او پس از انجام این حرکت، از ویتگنشتاین پرسید صورت منطقی این حرکت چیست، طبق خاطرات ویتگنشتاین، همین سؤال وی را متوجه ساخت که هر امر واقعی، نمی‌تواند صورت منطقی داشته باشد (همان، ص: ۸۲).

همین امر زمینه‌ی تجدیدنظر ویتگنشتاین را فراهم ساخت. او در بند نخست پژوهش‌ها، به مثال معروف پنج سیب سرخ اشاره می‌کند و نشان می‌دهد برخلاف سیب و سرخ، عدد پنج را نمی‌توان با اشاره‌ی حسی نشان داد. هیچ مابازایی برای عدد پنج وجود ندارد. اگر پرسش درباره‌ی عدد پنج، پرسش درباره‌ی مسمای آن باشد، سؤالی خطا و بی‌جاست. پس

به جای اینکه پرسیم عدد پنج یعنی چه، باید پرسیم عدد پنج چگونه استعمال می‌شود (۱۰)، بند: ۱).

از منظر آگوستین هر کلمه باید معنایی داشته باشد و معنای هر چیز، همان است که آن کلمه بر آن دلالت می‌کند. ویتگنشتاین این سخن را تنها درباره‌ی یک قسم از بازی‌های زبانی، یعنی بازی تسمیه یا نام‌گذاری جاری دانست (۱۳، ص: ۸۵). ایراد اصلی ویتگنشتاین آن بود که انسان‌ها از زبان صرفاً برای اشاره و نام‌گذاری اشیاء پیرامون خود استفاده نمی‌کنند. ویتگنشتاین در نقد دیدگاه تصویری رساله، یا دیدگاه آگوستین، می‌گوید اگر کسی از قبل به سطحی از معانی و زبان آگاه نباشد، اشاره‌ی حسی، در فراگیری زبان کمکی به او نخواهد کرد؛ برای نمونه اگر به کسی که می‌خواهد معنای قرمز را بداند، توپی قرمز رنگ را نشان دهیم و بگوییم این قرمز است، معلوم نیست این اشاره‌ی ما به رنگ توپ ناظر است یا شکل آن؛ او باید از قبل مفهوم رنگ را بداند و نیز بداند که قرمز یکی از طیف‌های رنگی است. همچنین اگر کسی وارد کشوری بیگانه شود، تلاش می‌کند به کمک اشاره‌های حسی مردم آن سرزمین، معانی کلمات را حدس بزند و زبان را یاد بگیرد. اما این شخص نیز باید از قبل با زبان و اندیشیدن آشنا بوده است، هرچند این زبان را نمی‌دانسته است (۱۰، بند: ۲۳)؛ به‌همین ترتیب اگر در بازی شطرنج، به کسی مهره‌ی شاه را نشان دهیم و بگوییم این شاه است، تنها برای کسی معنای درست آن نقش می‌بندد که از قبل با قواعد بازی شطرنج آشنا بوده باشد (۱۰، بند: ۳۱). دیدن مهره‌ی شطرنج برای کسی که تاکنون بازی نکرده است، می‌تواند احتمالات مختلفی در ذهن شنونده ترسیم کند که کمترین ارتباطی با بازی شطرنج ندارند.

۲.۲.۲ معنا

همان‌طور که گذشت، در اندیشه‌ی متقدم، بین معنا و مسمای رابطه‌ی تساوی برقرار است؛ یعنی این دو یکی هستند و نامی که محکی ندارد بی‌معناست. ولی رابطه‌ی میان معناداری و صدق، رابطه‌ی تساوی نیست؛ به‌عبارت‌دیگر معناداری گزاره، مساوی با مطابقت آن با خارج نیست؛ زیرا گزاره‌ی کاذب نیز می‌تواند معنادار باشد. اما در اندیشه‌ی متأخر، معنا و مسمای یکسان نیستند. ویتگنشتاین غیر از مثال معروف پنج سیب سرخ، مثال‌های دیگری نیز می‌زند تا تفاوت آن‌ها را نشان دهد.

برای نمونه، حتی در زمانی که شمشیر معروف «اکسکالیبر» از بین رفته باشد نیز این نام معنا دارد. سخنان معنادار درباره‌ی این شمشیر به وجود خارجی آن (مسمای منوط نیست. روشن است که جمله‌ی «اکسکالیبر تیغه تیزی دارد» معنا دارد؛ خواه اکسکالیبر هنوز سالم باشد، یا شکسته باشد. اما اگر لفظ اکسکالیبر نام چیزی باشد، این چیز هنگامی که خرد

شده، دیگر وجود ندارد و چون چیزی با نام آن منطبق نیست، پس آن نام، دیگر معنایی ندارد (همان، بند: ۳۹).

همچنین اگر آقای ن. ن بمیرد، گفته می‌شود صاحب آن نام (مسمما) مرده است، نه اینکه معنای آن نام مرده باشد. اگر نام، با مسمما (صاحب نام) یکی بود، صحبت کردن درباره‌ی آقای ن. ن پس از مرگ او، بی‌معنا بود (همان، بند: ۴۰).

۲.۳. بازی زبانی

انتقاد اصلی ویتگنشتاین به نظریه‌ی تصویری آن است که این نظریه فقط بیانگر یکی از جنبه‌های زبان است که در آن، کارکرد اصلی زبان نام‌گذاری اشیاء است و در نتیجه، معنای کلمات نیز با مصادیق آن‌ها مساوی خواهد بود، درحالی‌که زبان کارکردهای دیگری نیز دارد؛ برای نمونه، هنگامی که استادکار به شاگردش می‌گوید چکش، قصد او نام‌گذاری چکش یا اشاره‌ی حسی به آن نیست. شاگرد نیز صرفاً با دانستن مسمای چکش، مقصود او را در نمی‌یابد. او باید پس از مدتی زیستن در نوعی زندگی، بفهمد که مقصود استاد آن است که باید چکش را به دستش بدهد. همان‌گونه که آموختن اسامی ورق‌های بازی یا مهره‌های شطرنج، آموختن شیوه‌ی بازی نیست، آموزش زبان نیز نه فقط با دانستن مسمای کلمات، که با کاربرد کلمات در مجموعه‌ی بازی‌های زبانی محقق می‌شود.

مثال دیگر او درباره‌ی رابطه‌ی میان بنا و شاگرد است. زمانی که بتا نام تخت یا راسته را می‌برد، صرفاً به دنبال نام‌گذاری یا نشان‌دادن آن‌ها نیست، بلکه از شاگردش می‌خواهد چنین آجری به وی برساند (همان، بند: ۲). نتیجه‌ی این سخن آن است که زبان صرفاً تصویرگر اشیاء نیست، یادگیری زبان نیز با نشان‌دادن مسماهای آن، یا نام‌دادن به اشیاء، مانند چسباندن برچسب روی یک چیز (همان، بند: ۲۶)، محقق نمی‌شود. برای یادگیری زبان باید در بازی مدنظر زندگی کرد. صرف اعلام اسامی و نشان‌دادن مسمما سبب آشنایی با یک بازی زبانی نخواهد بود، بلکه برای یادگیری زبان، به تربیت نیازمندیم. «اینجا آموزش زبان، توضیح آن نیست، بلکه تربیت است» (همان، بند: ۵). مقصود وی از تربیت، یادگیری عملی و از راه کاربرد آن است.

همان‌طور که گذشت، ویتگنشتاین کارکرد زبان را به اشاره و واقع‌نمایی منحصر نمی‌داند. بر همین اساس او فهرستی از دیگر گونه‌های بازی‌ها ارائه می‌کند تا نشان دهد که زبان، غیر از واقع‌نمایی و تسمیه، کارکردهای دیگری نیز دارد؛ مانند دستور دادن و اطاعت کردن، توصیف پیداشدن فلان چیز یا اندازه‌های آن، ساختن چیزی از روی یک توصیف، گزارش یک رویداد، تأمل درباره‌ی یک رویداد، تشکیل و آزمون یک فرضیه، ارائه‌ی نتایج یک آزمایش با جدول و نمودار، بازی در نمایشنامه، خلق یک داستان و خواندن آن، خواندن آواز، حدس‌زدن جواب

معما، ساختن لطیفه، حل مسأله‌ای در ریاضیات، ترجمه از زبانی به زبان دیگر، خواهش، تشکر، فحش، خوشامد، دعا... (همان، بند: ۲۳).

در نظریه‌ی متأخر، واژه‌ها مانند مهره‌های شطرنج‌اند و معنای هریک، همان نقشی است که در بازی دارد. چنین نیست که معنای مهره، همان مسمای مهره باشد. تا کسی در بازی شطرنج حضور فعال نداشته باشد، معنای مهره‌ها را نخواهد دانست. ویتگنشتاین هنگام تماشای مسابقه‌ی فوتبال، به این نکته پی برد که ما با واژگان همان کاری را می‌کنیم که بازیکنان با توپ انجام می‌دهند (۱۲، ص: ۶۵).

اما آنچه تاکنون گفته شد، مثال‌هایی از گونه‌های مختلف بازی زبانی است. اما این پرسش هنوز پابرجاست که «بازی زبانی حقیقتاً چیست؟»، بسیاری از شارحان ویتگنشتاین بر این باورند که او هیچ‌گاه نتوانسته است بازی زبانی را دقیق تعریف کند (۴، ص: ۳۶۳). وی در پژوهش‌ها به این ناتوانی اعتراف می‌کند:

چگونه باید برای کسی توضیح دهیم که بازی چیست؟ فکر می‌کنم باید بازی‌ها را برای او توصیف کنیم و می‌توانیم بیفزاییم که این و چیزهای همانند آن، بازی نامیده می‌شوند. آیا خودمان درباره‌ی آن، چیزی بیش از این می‌دانیم؟ اما این ندانستن، نادانی نیست؛ اگر مرزی برای آن نمی‌شناسیم، به‌خاطر این است که اصلاً مرزی رسم نشده است. بعد بحث می‌کند که هرچند نمی‌توانم تعریف کنم، ولی می‌فهمم مقصودم از بازی چیست (۹، بند: ۶۹-۷۰).

ویتگنشتاین بازی‌های زبانی را با اشکال زندگی مردم مرتبط می‌داند و تعداد آن‌ها را بی‌نهایت می‌شمارد. او معتقد است بازی‌های زبانی تبیین نمی‌شوند، بلکه فقط توصیف می‌شوند. نباید درباره‌ی معقول یا نامعقول بودن این بازی‌ها پرسید، بلکه فقط باید آن‌ها را توصیف کرد.

باید این را در ذهن داشته باشی که بازی زبانی امری پیش‌بینی‌ناپذیر است. یعنی بازی زبانی بر دلیل مبتنی نیست؛ معقول یا نامعقول نیست؛ فقط هست، مثل زندگی ما (۱۷، شماره‌ی ۵۹۹).

۲.۴. کاربرد

در نظریه‌ی متأخر، روش فهمیدن معنای هر واژه‌ی معین، نه دانستن مسمای آن که بررسی آن در بازی زبانی مرتبط با آن است. باید بفهمیم که چگونه این لفظ در فعالیت جمعی این افراد نقش دارد؟ بنابراین معنای واژه، شیء مابازای آن نیست، بلکه کاربرد آن در زبان خاص است (۱۰، بند: ۱۱-۱۲، ۲۴، ۴۳).

«... این پرسش که «واژه واقعاً چیست؟»، همانند است با پرسش «مهره‌ی شطرنج چیست؟» (همان، بند: ۱۰۸).

یعنی همان‌گونه که با دانستن نام مهره‌ی شطرنج و حتی خصوصیات ظاهری آن نمی‌توان فهمید مهره‌ی شطرنج چیست و فقط در متن بازی به نقش اصلی آن پی می‌بریم، دانستن معنای کلمات نیز در بستر کاربرد آن‌ها روشن می‌شود. یک «پیاده» یا «قلعه» برحسب قواعد حاکم بر بازی شطرنج معرفی می‌شوند. آنچه «اسب» را مهره‌ی این بازی می‌سازد، قواعدی است که جایگاه این مهره را در بازی تعیین می‌کند و به‌همین ترتیب، معنی الفاظ زبانی نیز برحسب قواعدی شکل می‌گیرد که کاربرد آن‌ها را در گفتگو مشخص می‌سازند (ص: ۱۷۹).

او واژه‌ها را به ابزارهای مختلف جعبه‌ی ابزار تشبیه می‌کند؛ زیرا صرف دانستن نام ابزار کافی نیست، آنچه ابزار را ابزار می‌کند، کاربرد آن ابزار است، از آن نظر که ابزار محسوب می‌شود. این تشبیه برایمان برخی جنبه‌های مغفول زبان را آشکار می‌کند (ص: ۷۵). ویتگنشتاین برای نشان دادن نقش کاربرد در معنا، مثالی می‌زند و می‌گوید: تفاوت جمله‌ی امری «پنج تا تخت!» با جمله‌ی گزارشی و خبری «پنج تا تخت» چیست؟ ممکن است کسی گمان کند این تفاوت به لحن صدای گوینده بازمی‌گردد، وی می‌پرسد اگر لحن آن‌ها یکسان باشد، از کجا تفاوت را می‌یابیم؟ او نتیجه می‌گیرد که تفاوت، فقط در کاربرد است. وی از کاربرد متفاوت کلمه‌ی «است» در دو جمله‌ی «رز سرخ است» و «دو ضربدر دو چهار است» نتیجه می‌گیرد که معنای این دو متفاوت است. در یک جمله، «است» به معنای فعل ربط است و در دیگری، نشانه‌ی تساوی (ص: ۵۵۸، ۵۶۱).

۲.۵. صورت‌های زندگی

در نظریه‌ی متأخر، سرشت زبان نیز تصویری متفاوت یافت. زبان که تا پیش از این فقط آینده‌ی حقایق خارج قلمداد می‌شد، اکنون بخشی از حیات انسان را تشکیل می‌دهد. در اندیشه‌ی ویتگنشتاین، مقایسه‌ی زبان با بازی، به معنای ابزار سرگرمی بودن زبان یا پیش‌پاافتاده دانستنش نبوده، بلکه با این هدف بوده است که ارتباط بین سخن گفتن با زبان و فعالیت‌های غیرزبانی مشخص شود. زبان صورت‌های مختلف زندگی افراد یک جامعه را انعکاس می‌دهد و ماهیتی کاملاً اجتماعی دارد. سخن گفتن با یک زبان، وارد شدن به گونه‌ای از فعالیت‌های جمعی و اشتراکی است. درحقیقت، زبان نوعی زندگی در جامعه یا شیوه‌ای از زندگی است (ص: ۲۴۵).

زبانی را تصور کردن، به معنای تصور کردن صورتی از زندگی است (ص: ۱۰، بند: ۱۹). سخن گفتن با زبان، بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است (همان، بند: ۲۳).

باتوجه به همین نکته، می‌توان گفت تنوع در زبان نیز بیانگر تنوع در گونه‌های زیستن افراد یک جامعه است. به همین دلیل، کلمات در هر گونه‌ی زندگی، معنای متفاوتی دارند؛ کلمات مشترک در بازی‌های زبانی گوناگون، کارکردهای متفاوتی خواهند داشت. تنها کسانی می‌توانند معانی را دریابند که در آن زیست‌گونه‌ی خاص زندگی کرده باشند. از نظر ویتگنشتاین، حتی اگر بر فرض، شیرها می‌توانستند صحبت کنند، ما نمی‌توانستیم مقصود آن‌ها را دریابیم (همان، بند: ۳۹۳). فرض کنید شیری بدون نگاه به ساعت، بگوید: الان ساعت سه است؛ اگر شیر این جمله را درحالی گفته باشد که واقعاً ساعت سه باشد، این امر فقط از حسن تصادف ناشی شده است. ما نمی‌توانیم بگوییم این شیر خبر داده یا بیان کرده است که ساعت سه است. اگر اصلاً خبری داده باشد، ما نمی‌دانیم آن خبر چیست، زیرا شیوه‌ی زندگی او با شیوه‌ی رفتاری ما کاملاً متفاوت و کاربرد واژگان و شیوه‌های زندگی، درهم‌تنیده است (۱۲، ص: ۶۷).

نمونه‌ی دیگر به مردم قبیله‌ای مربوط است که فقط زبان را برای گزارش اتفاقات جاری، گذشته یا آینده به کار می‌برند و کاربرد تخیلی زبان را بلد نیستند و با تظاهر و دروغ‌گویی آشنا نیستند. این مردم شوخی و تمسخر را نخواهند فهمید. اگر یکی از ما مطلب دروغی را به آن‌ها بگوید و بخندد، آن‌ها در برابر این فرد چه عکس‌العملی خواهند داشت؟ (۱۱، ص: ۱۱۷).

۲.۶. شباهت خانوادگی

پس از توضیح تفاوت‌های مختلف بازی‌های زبانی، این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی بین این بازی‌ها مشترک است که با آن بتوانیم نام زبان را بر همه اطلاق کنیم؟ پاسخ ویتگنشتاین بسیار ساده است و می‌گوید هیچ وجه مشترکی ندارند. تنها مجوز برای اطلاق نام بازی زبانی بر همه‌ی آن‌ها، شباهتی خانوادگی است. در میان افراد یک خانواده نمی‌توان به یک امر مشترک و عمومی در همه‌ی آن‌ها اشاره کرد و آن را عامل شباهت ایشان دانست؛ مثلاً نیم‌رخ دو برادر شبیه است، ولی تمام‌رخشان شباهتی ندارد؛ دو شخص دیگر از این خانواده در تمام‌رخ شبیه هستند، ولی در نیم‌رخ نه، از برآیند مجموع این شباهت‌ها حدس می‌زنیم که ایشان افراد یک خانواده هستند. بازی‌های زبانی نیز نامحدود و همین‌طور متفاوت هستند. نمی‌توان به یک عنصر میان تمام بازی‌ها اشاره کرد و آن را عامل اشتراک تمام بازی‌ها دانست. میان کسی که با الفاظ می‌گوید: «ورود ممنوع!» و تابلوی ورود ممنوع و پلیسی که با دستش علامت ایست می‌دهد، فقط شباهت خانوادگی موجود است (۱۳، صص: ۹۱-۹۲).

تأملی در نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر ۱۰۳

برای بیان خصلت این همانندی‌ها، نمی‌توانم عبارتی بهتر از شباهت خانوادگی بیایم، چون شباهت‌های گوناگون بین اعضای یک خانواده: قد و قامت، چهره، رنگ چشم، طرز راه رفتن، خلق‌وخو و امور دیگر، به‌همین طریق، هم‌پوشانی و تقاطع دارند (۱۰، بند: ۶۷). هدف ویتگنشتاین از این تشبیه آن است که نشان دهد میان بازی‌های مختلف، حقیقتاً هیچ امر مشترکی وجود ندارد. نمی‌توان گفت که امر مشترک میان آن‌ها، دونفره‌بودن، توپ‌داشتن، صفحه‌ای‌بودن، رقابتی‌بودن، سرگرم‌کننده‌بودن، یا... است (همان، بند: ۶۶). آنچه با بررسی انواع بازی‌ها می‌یابیم، شبکه‌ای پیچیده از همانندی‌هایی است که هم‌پوشانی و تقاطع دارند (همان). به‌همین ترتیب، در میان بازی‌های زبانی نیز هیچ حقیقت مشترکی موجود نیست و نباید از این امر نگران بود. البته باید توجه داشت که کثرت و تنوع بازی‌های زبانی به این معنا نیست که همه‌ی آن‌ها مانند «شیر» مشترک لفظی باشند و معانی مستقلی داشته باشند، بلکه به این معناست که بازی، اصطلاحی برای بیان شباهتی خانوادگی است (۶، ص: ۲۴۴).

ویتگنشتاین به این اشکال توجه دارد که اگر میان بازی‌ها امر مشترکی وجود نداشته باشد، پس چگونه می‌توانیم از آن‌ها با عنوان کلی «بازی زبانی» نام ببریم؟ او در پاسخ، بدون آنکه به اشکال حلی بپردازد، می‌گوید هیچ امر مشترکی در بین آن‌ها نیست، درحقیقت، طرف مقابل را موظف می‌کند تا امر مشترکی را بیابد. چه چیزی مشترک است؟ نگویید باید چیز مشترکی باشد، وگرنه بازی نامیده نمی‌شدند، درست نشان بدهید که چیزی مشترک در همه‌شان هست؛ چون اگر به آن‌ها نگاه کنید، چیزی نخواهید یافت که در همه مشترک باشد (۱۰، بند: ۶۶-۶۷).

۲.۷. قواعد بازی

ویتگنشتاین پس از تمثیل زبان به بازی، به سراغ قواعد بازی‌های گوناگون می‌رود. او نشان می‌دهد قواعد بازی‌های گوناگون با یکدیگر متفاوت هستند و نمی‌توان قواعد یکی را درباره‌ی دیگری جاری کرد؛ مثلاً در بازی فوتبال دست‌زدن به توپ خطاست، ولی در بازی والیبال، نه‌تنها مجاز، بلکه مقوم آن است. در میان بازی‌های زبانی نیز اصلاً قاعده‌ای مشترک و کلی وجود ندارد. هر بازی زبانی قاعده‌ی مخصوصی دارد که بر بازی‌های زبانی دیگر تطبیق‌پذیر و تعمیم‌دانی نیست. نباید دنبال قواعدی باشیم که در تمام بازی‌های زبانی مشترک باشند.

قواعد بازی‌های زبانی تحت سیطره و تسلط قواعد کلی‌تری نیستند، زیرا اساساً بازی‌ها به هدف و غرض بیرونی نیاز ندارند، بلکه می‌توانند فعالیت‌هایی خودآیین باشند (۶، ص: ۲۴۵)؛ معنای این سخن آن است که هیچ قاعده‌ی فراگیری وجود ندارد که جنبه‌ی اصل کلی

داشته باشد و بر تمام بازی‌های زبانی حاکم باشد، بلکه قواعد هر بازی، مختص به خود آن است.

پرسش دیگر آن است که این قواعد در کجا وضع شده‌اند و چه کسانی آن‌ها را وضع کرده‌اند. پاسخ ویتگنشتاین آن است که برای تعیین قواعد، در خارج از یک بازی، هیچ مرجعی وجود ندارد. نوع رفتار و موافقت افرادی که در بازی مشارکت دارند، قواعد بازی را تعیین می‌کند؛ به عبارت ساده‌تر، شیوهی کاربرد یک قاعده است که معنای آن را مشخص می‌کند. این امر درباره‌ی بازی‌های زبانی نیز صادق است. آنچه به یک قاعده مضمون می‌دهد، چیزی است که ما در امور واقعی می‌گوییم و به آن عمل می‌کنیم. مطلب پیش گفته، ما را به این اصل رهنمون می‌کند که نه تنها هیچ اصل کلی و عام‌تری وجود ندارد که بر تمام بازی‌ها حاکم باشد، بلکه قواعد هر بازی را نیز افراد خارج از آن، به صورت پیشینی و تدوین شده تعیین نمی‌کنند، بلکه قواعد، پسینی و برخاسته‌ی از شیوهی عملکرد افراد هستند. نوع رفتار و انتخاب شرکت‌کنندگان در یک بازی زبانی است که قواعد آن را سامان می‌دهد؛ بنابراین به جای آنکه بگوییم در یک بازی زبانی، چون از قواعد پیروی می‌کنیم، به موافقت می‌رسیم، بهتر است که بگوییم موافقت ما معنای قاعده را تعیین و تثبیت می‌کند؛ به جای آنکه بپنداریم انسان تحت اجبار قواعد منطقی و ریاضی است، باید بگوییم عمل انسان ماهیت قواعد را وضع می‌کند (۱۱، ص: ۱۲۶). پس می‌توان گفت اولاً هر بازی قواعد اختصاصی خود را دارد و نمی‌توان قواعد یک بازی را مبنای قضاوت درباره‌ی بازی‌های دیگر قرار داد؛ ثانیاً این قواعد از شیوهی توافق افراد آن بازی برخاسته‌اند، هرگونه تفکری درون یک بازی زبانی صورت می‌گیرد و هیچ‌گاه نمی‌توان از بازی‌های زبانی خارج شد و از بالا، با یک نگرش درجه‌دوم فرازبانی، درباره‌ی درستی یا نادرستی بازی‌های زبانی قضاوت کرد.

۳. نتایج نگرش متأخر ویتگنشتاین

دیدگاه ویتگنشتاین متأخر تأثیرات بسیاری در تفکر معاصر داشته است. نظریات مختلف فلسفه‌ی تحلیلی و نیز جریان‌های پست‌مدرن، در واکنش ایجابی یا سلبی به این نظریه مطرح شدند. در این نوشتار به دو نمونه‌ی مهم از این نتایج اشاره می‌کنیم:

۱.۳. تغییر نگرش به سرشت زبان

در نظریه‌ی متأخر، نه تنها معنای معنا که سرشت زبان نیز دچار تحول می‌شود. برخی از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

تأملی در نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر ۱۰۵

۱. در نظریه‌ی متقدم ویتگنشتاین، کلمه زمانی معنادار است که اسم چیزی باشد، ولی در پژوهش‌های فلسفی، کلمه، اسم نیست. ممکن است لفظی را بتوان از آن نظر که اسم است، استعمال کرد، ولی استعمال آن به بسیاری از شیوه‌های دیگر نیز جایز و متعارف است.
۲. در نظریه‌ی متقدم ویتگنشتاین، تنها یک زبان (اشاره و تسمیه) به رسمیت شناخته می‌شد، ولی در نظریه‌ی متأخر چنین نیست.
۳. در نظریه‌ی متقدم، رسالت اصلی زبان بازنمایی جهان خارج است، ولی در نظریه‌ی متأخر، این امر فقط یکی از کارکردهای زبان است.
۴. در نظریه‌ی متقدم، یک قضیه ممکن است صحیح یا ناصحیح باشد، ولی در نظریه‌ی متأخر، قضیه نه صورت صحیح دارد، نه غیر صحیح، بلکه باید گفت قضیه یا فهمیده می‌شود یا فهمیده نمی‌شود. هر جمله به همان حالی که هست، درست است. وظیفه‌ی فیلسوف تصحیح قضایا نیست، بلکه فهمیدن آن‌هاست (۱۳، ص: ۹۶).
۵. در نظریه‌ی متقدم، زبان امری بسیط و صرفاً نموداری برای حکایت از جهان است، ولی در نظریه‌ی متأخر، زبان فعالیتی اجتماعی است که شکلی از زندگی را می‌سازد. زندگی انسانی با کاربرد زبان قوام یافته است و یادگیری زبان به معنای مشارکت در شبکه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی است که بیانگر شیوه‌ی زندگی هستند و در این معنا، یادگیری زبان، به معنای فرهیخته‌شدن است (۷، صص: ۸۷-۸۸).

۲.۳. نفی فرامعیار

با پذیرش نظریه‌ی بازی‌های زبانی، بی‌معناست که از قواعد جهان‌شمول و عامی سخن به میان آید که از منظری بیرون از تمام زبان‌های دیگر، بر آن‌ها سیطره و حاکمیت داشته باشند؛ زیرا در بازی‌های زبانی، کاربرد الفاظ است که معنایشان را مشخص می‌کند. هر نوع سخن‌گفتنی، در متن یکی از بازی‌های زبانی محقق می‌شود که قواعد خاص خود را دارد. بازی‌های زبانی گوناگون هستند و برای قضاوت درباره‌ی کل زبان، نقطه‌ای خارج از بازی‌های زبانی وجود ندارد؛ بنابراین اندیشیدن فقط در بستر بازی‌های زبانی متکثر ممکن است و خارج از بازی‌های زبانی، فرامعیاری موجود نیست تا با آن بشود صدق و کذب را تعیین کرد؛ زیرا آنچه قواعد بازی شمرده می‌شود، از رفتار و توافق اشخاص به دست آمده است، نه از جای دیگر^۱.

سرل در توضیح تأثیر ویتگنشتاین متأخر می‌گوید: در کتاب پژوهش‌های فلسفی، ساخت زبان ما چگونگی تفکر درباره‌ی جهان واقعی را تعیین می‌کند. حتی اینکه چه چیزهایی واقعی هستند یا نه، یا اینکه چه چیزهایی یکی یا دوتا هستند را نیز زبان تعیین می‌کند. امکان خارج‌شدن از دستگاه زبان و اندیشیدن بدون فرض قوانین زبان ممکن نیست (۸، ص: ۵۴۰).

حتی معیار صدق و کذب و ارزیابی گزاره‌ها نیز تابع توافق افراد است و این توافق نیز تابعی از شیوه‌های زندگی ایشان است. قواعد صدق و کذب، اموری پیشینی و گسسته از سبک زندگی فرهنگی نیستند تا بر تمام صورت‌های زندگی حاکم شوند، بلکه متأخر از انتخاب‌ها و شیوه‌های زندگی به شمار می‌روند.

«پس می‌گویید توافق انسانی مشخص می‌کند که چه چیز صادق است و چه چیز کاذب؟ آنچه صادق یا کاذب است، آن چیزی است که آدم‌ها می‌گویند و آن‌ها در خصوص زبانی توافق دارند که به کار می‌برند. این نه توافق در عقاید، بلکه در صورت زندگی است (۱۰، بند: ۲۴۱).

۴. نقد و بررسی

۴.۱. ابهام در برخی مفاهیم و اصطلاحات

نظریه‌ی متأخر ویتگنشتاین ایده‌ای جدید درباره‌ی معنا و ماهیت زبان است. این دیدگاه باید جنبه‌های گوناگون معنا و زبان را پوشش دهد. اما این نظریه درباره‌ی برخی از پرسش‌های اصلی زبانی، پاسخ روشنی ندارد؛ برخی از این پرسش‌ها عبارت‌اند از:

۱. طبق نظریه‌ی متأخر، با کاربرد الفاظ است که معنای آن‌ها روشن می‌شود. اما نقطه‌ی مبهم این نظریه، رابطه‌ی آن با مسأله‌ی وضع است. صرف‌نظر از کیستی یا چیستی واضع، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این نظریه به وضع الفاظ معتقد است یا خیر، اگر وضع پذیرفته شود، باید موضوع‌له آن معلوم باشد و اگر الفاظ برای معانی خاصی وضع شده باشند، دیگر نقش کاربرد، بسیار کم‌رنگ خواهد بود. اما اگر طبق این نظریه، الفاظ برای معانی خاصی وضع نشده باشند، این مسأله مبهم باقی می‌ماند که چرا الفاظ، در مسیری، خاص می‌شوند و از دیگر الفاظ مصطلح و رایج، تفاوت می‌یابند؟

۲. در نظریه‌ی متأخر، رابطه‌ی لفظ و معنا قبل از کاربرد نیز ابهام دارد. ویتگنشتاین روشن نکرده است که آیا الفاظ تا قبل از کاربرد، معنا دارند یا خیر. اگر ویتگنشتاین پیش از کاربرد، رابطه‌ی بین لفظ و معنا را انکار کند، باید این نتیجه را بپذیرد که الفاظ، خنثی و فاقد هرگونه بار معنایی هستند و همچون گرسنه‌ای درانتظارند تا کاربران زبان، معنایی در آن‌ها بنهند؛ به عبارت دیگر، روشن نشده است که آیا معنا با کاربرد ایجاد می‌شود یا اینکه در مقام کشف، معنا با کاربرد فهمیده می‌شود؟ نقش کاربرد در مقام اثبات است یا در مقام ثبوت؟ برخی عبارات ویتگنشتاین گویای آن است که الفاظ، قبل از کاربرد، هیچ محتوایی ندارند؛ درحقیقت، کاربرد است که لفظ را معنادار می‌کند.

«هر نشانه، به تنهایی، مرده می‌نماید، چه چیز به آن زندگی می‌بخشد؟ نشانه در کاربرد زنده است. آیا آنجا زندگی به آن دمیده شد؟ یا کاربرد، زندگی آن است؟» (۱۰، بند: ۴۳۲).

طبق این عبارت، ما تا قبل از کاربرد کلمه‌ی «آب»، از آن چیزی نمی‌فهمیم و در این صورت، هیچ تفاوتی بین لفظ مهمل با لفظ معنادار باقی نمی‌ماند. این نکته نیز مبهم می‌ماند که چرا متکلم این لفظ را از میان مجموعه‌ی الفاظ انتخاب کرده است؟ آیا می‌توانست لفظ دیگری انتخاب کند و با کاربرد خود، همین معنا را در آن بنهد؟

با این حال، وی در جای دیگری می‌گوید: «باتوجه به طیف وسیعی از نمونه‌هایی که در آن، واژه‌ی معنا را به کار می‌بریم، البته نه در همه‌ی آن‌ها، می‌توان معنا را چنین تعریف کرد: معنای یک واژه، کاربرد آن در زبان است و معنای یک نام، گاه با اشاره‌ی به صاحب آن توضیح داده می‌شود» (همان، بند: ۴۳).

طبق عبارت اخیر، معنا همواره به کاربرد وابسته نیست، بنابراین لازم است حداقل برخی از الفاظ، قبل از کاربرد، معنا داشته باشند.

اگر نظریه‌ی اخیر را دیدگاه اصلی ویتگنشتاین تلقی کنیم، ابهام دیگری زاییده می‌شود و آن اینکه در کدام الفاظ، معنا از طریق کاربرد به دست می‌آید و در کدامین آن‌ها، با اشاره به مسما توضیح داده می‌شود؟ روشن است که ذکر مثال‌های مختلف، ما را از یک قاعده و معیار روشن بی‌نیاز نمی‌کند و ویتگنشتاین نمی‌تواند به ذکر چند مثال برای دسته‌ی نخست و چند مثال برای دسته‌ی دوم اکتفا کند.

۳. آیا اینکه از کاربرد پی به معنا می‌بریم، به این معناست که فهم معنا راه‌های گوناگونی دارد که یکی از آن‌ها، کاربرد کلمه است؛ یا به این معناست که کاربرد، تنها راه فهم معناست؟
۴. ویتگنشتاین روشن نکرده است که دامنه‌ی توسعه‌ی «نام» تا کجاست. اینکه آیا منظور از لفظ، فقط نام‌ها هستند یا روابط و هیئات داخل جمله را نیز شامل می‌شوند، در دیدگاه او مبهم است. ظاهراً دیدگاه متأخر، پاسخی برای معناداری سایر اجزای غیراسمی جملات ندارد.
۵. در ادبیات کلاسیک زبان‌شناختی، اصطلاح معنا گاه به «آنچه گوینده قصد کرده است» (مقصود) و گاه به «آنچه شنونده از الفاظ می‌فهمد» (مفهوم) به کار می‌رود. مقصود ویتگنشتاین در تفکیک این دو روشن نشده است. مشخص نیست که آیا می‌خواهد بگوید مقصود گوینده با کاربرد مشخص می‌شود، یا اینکه آنچه برای شنونده حاصل می‌شود، در کاربردهای مختلف، متفاوت است.

۶. از دیگر ابهامات نظریه‌ی ویتگنشتاین آن است که نقش قصد، در افاده‌ی معنا روشن نشده است. او بر عنصر کاربرد تأکید کرده است، ولی معلوم نکرده است که آیا برای افاده‌ی معنا، قصد گوینده نیز لازم است یا خیر. ممکن است گویندگان متعدد که لفظ واحدی را به کار می‌برند، انگیزه‌های مشترکی نداشته باشند؛ در چنین مواضعی، نسبت معنا و کاربرد روشن نشده است.

۷. از دیگر نقاط مبهم در اندیشه‌ی ویتگنشتاین متأخر، امکان مقایسه و ترجیح میان بازی‌های زبانی مختلف است. ازسویی طبق سخن ویتگنشتاین که می‌گوید امکان خروج از بازی‌های زبانی وجود ندارد و هرکس که بخواهد سخنی بگوید، از درون یکی از بازی‌ها سخن می‌گوید، داوری و مقایسه بازی‌های زبانی ممکن نیست؛ زیرا لازمه‌ی آن، خروج از یک زبان و نگرش درجه‌دوم به همه‌ی زبان‌هاست؛ ازسوی دیگر، در این زمینه بین شارحان ویتگنشتاین اختلاف نظر وجود دارد: از نظر رورتی، آنچه در یک بازی زبانی صادق و کاذب است، از طریق دسته‌ای از ملاک‌ها تعیین می‌شود و بازی زبانی بهتر از بازی زبانی دیگر وجود ندارد، اما برخلاف او، پاتنم معتقد است که از نظر ویتگنشتاین، بازی‌های زبانی بهتر و بدتر نیز وجود دارند. وی دلیل این ادعا را آن می‌داند که از نظر ویتگنشتاین، بازی زبانی فیلسوفان، دست‌وپاگیر است؛ زیرا مقصود ایشان مبهم است، ولی بازی‌های زبانی غیرعلمی چنین نیستند (۱، صص: ۵۵ و ۵۸).

۴.۴. فقدان امر مشترک در بازی‌های زبانی

۱. ویتگنشتاین مدعی است که در هیچ‌یک از بازی‌های زبانی، امر مشترکی یافت نمی‌شود. دلیل او آن است که ما تاکنون هرچه گشته‌ایم، نتوانسته‌ایم امر مشترکی پیدا کنیم و کسانی که مدعی وجه مشترک هستند، باید آن را نشان دهند (۱۰، بند: ۶۶).
اما این شکل استدلال موجه نیست؛ زیرا نیافتن وجه مشترک، با ادعای نداشتن وجه مشترک تلازمی ندارد. ویتگنشتاین مسئولیت یافتن وجه مشترک را به منتقد خویش سپرده است، درحالی‌که او نیز همه‌ی این‌ها را بازی زبانی می‌خواند و باید توضیح دهد که به چه دلیلی همه‌ی آن‌ها بازی زبانی خوانده می‌شوند. بدون وجود امری مشترک، نمی‌توان واژه‌ی بازی را برای همه‌ی آن‌ها حقیقت دانست. طرح مفهوم شباهت خانوادگی، به‌تنهایی نمی‌تواند مجوز اطلاق لفظی واحد بر مصادیق متعدد باشد.

۲. ویتگنشتاین تعداد بازی‌های زبانی را نامحدود می‌داند. اما عامل تمایز یک بازی از بازی‌های دیگر را روشن نکرده است؛ به‌عبارت‌دیگر، مرز اتمام یک بازی و آغاز بازی دیگر، مبهم رها شده است؛ مثلاً آیا تفاوت بازی زبانی شعر عاشقانه با بازی زبانی نثر یا درام عاشقانه روشن نیست؟ برخی عبارات وی اعتراف او به نبود مرز در بازی‌های زبانی را نشان می‌دهد: «ما مرزها را از آن‌رو نمی‌شناسیم که اصلاً رسم نشده‌اند» (همان، بند: ۶۹).

اما مسأله به صرف ابهام در مرز بازی‌ها ختم نمی‌شود. مشکل اصلی اینجاست که وی معتقد است قواعد بازی‌ها باهم متفاوت بوده و هیچ قاعده‌ی پیشینی عامی درباره‌ی آن‌ها صادق نیست. باتوجه‌به این نکته باید بدانیم که مرز بازی‌ها کجاست و تا چه محدوده‌ای قواعد مشترکی حاکم است و از چه محدوده‌ای قوانین جدیدی جریان می‌یابد. ویتگنشتاین تأکید

می‌کند که بازی ایمان با بازی فلسفه متفاوت است. اکنون پرسش دیگری طرح می‌شود که آیا با همین مبنا، باید بازی زبانی دین اسلام را از بازی زبانی مسیحیت متفاوت بدانیم؟ اگر ویتگنشتاین این دو بازی را یکسان بداند، باید تکلیف تفاوت‌های بنیادین این دو دین را معلوم کند. تفاوت‌هایی که تا مفاهیم بنیادین اعتقادی نیز امتداد یافته است، اما اگر این دو بازی زبانی را متفاوت بداند، با همین مبنا باید بازی‌های زبانی ذیل آن‌ها را هم متفاوت بداند؛ مثلاً باید بازی زبانی کاتولیک‌ها از پروتستان‌ها و نیز شیعیان از اهل سنت، متفاوت باشد و به همین ترتیب، بازی زبانی شیعیان دوازده‌امامی از شیعیان چهار امامی متفاوت باشد و... . خلاصه آنکه ملاک آغاز و پایان بازی‌های زبانی روشن نشده است (۳، صص: ۴۵۷-۴۵۸).

۳. از منظر ویتگنشتاین، میان بازی‌های رایج و نیز بازی‌های زبانی هیچ امر مشترکی نیست و اطلاق مفهوم بازی صرفاً به دلیل شباهت خانوادگی است، لکن این دیدگاه صحیح نیست. اطلاق لفظ بازی به بازی‌های مختلف، به دلیل آن است که همه‌ی آن‌ها عملیاتی وابسته به قرارداد هستند که هدف آن‌ها نیز سرگرمی است. هرچند ممکن است یک بازی از جهتی بازی و از جهت دیگر، ورزش، ابزار کسب درآمد، عامل تفکر یا... باشد. بازی‌های زبانی نیز بر قرارداد اهالی آن زبان مبتنی‌اند و واقعیتی فراتر از قرارداد اهل آن زبان وجود ندارد؛ به همین دلیل، به همه‌ی آن‌ها بازی زبانی گفته می‌شود. علاوه بر آن، زبان ابزار ارتباط میان موجودات عاقل است و استفاده‌ی از اقسام مختلف آن، برای انتقال مقصود اصلی گویندگان است. گاه این مقصود در قالب اخبار و گزارش از واقعیات است و گاه برای بیان احساسات، ابراز عواطف و... به کار می‌رود.

۴. دیدگاه زبان‌شناختی ویتگنشتاین متأخر زمینه‌ی نوعی ایمان‌گرایی را فراهم کرد. وی بر پایه‌ی همین نگرش معتقد شد بازی زبانی دینی نشانگر نوعی سبک زندگی و بازی زبانی فیلسوفان بیانگر گونه‌ای دیگر از زندگی است. زبان علم و زبان دین دو ساحت متمایز هستند و دین را نباید با معیار بازی‌های دیگر ارزیابی کرد. فهم دین فقط برای کسانی ممکن است که درون صورت زندگی آن بوده باشند. اگر کسی بخواهد برای دین شواهد عقلانی بیابد، میان صورت زندگی دینی و علمی خلط کرده است.

اگر طبق این نظریه، صورت زندگی دینی با شکل زندگی فلسفی متفاوت است، آیا حیات ادیان مختلف نیز با هم متفاوت‌اند؟ اگر چنین باشد، پیروان هیچ دینی نمی‌توانند درباره‌ی دین دیگر دیدگاهی ارائه کنند؛ چون هیچ‌یک صورت زندگی دینی دیگر را تجربه نکرده‌اند، درحالی‌که بسیاری از مؤمنان منسوب به یک حیات دینی می‌توانند درباره‌ی حیات دینی دیگر سخن بگویند و طرف‌داران دین در دست مطالعه، آن‌ها را به بدفهمی متهم نمی‌کنند.

ازسوی دیگر، اگر حیات دینی ادیان متفاوت است، ویتگنشتاین نیز نباید به امری مشترکی میان همه‌ی ادیان استناد می‌کرد که آن را بازی ایمان می‌نامد؛ زیرا حیات اجتماعی مسلمانان با زیست اجتماعی و دینی بوداییان متفاوت است و هر یک مربوط به یک بازی زبانی هستند، پس ویتگنشتاین چگونه توانسته است میان این دو بازی زبانی، به امری مشترک به نام ایمان استناد کند. اگر ویتگنشتاین پاسخ دهد بین زبان دینی اسلام و مسیحیت امری مشترک یافته است، منتقد او هم می‌تواند مدعی شود بین زبان شعر و افسانه‌سرایی امری مشترک یافته است مثلاً «بیان احساسات».

۵. ویتگنشتاین در تحلیل ایمان‌گرایی خویش، سخنانی عام درباره‌ی ایمان، پرستش و بازی زبانی تمام مؤمنان دارد؛ این امر دو اشکال دارد: نخست آنکه او بدون آنکه در بازی ایمانی تمام ادیان دیگر، مانند مسلمانان یا بوداییان، زیسته باشد، نمی‌تواند معنای سخنان ایشان درباره‌ی ایمان را بفهمد و درباره‌ی آن سخن بگوید؛ دوم آنکه میان این ادیان متفاوت چه امر مشترکی موجود است که می‌توان درباره‌ی همه‌ی آن‌ها حکمی واحد کرد؟ اگر ویتگنشتاین مدعی است که با وجود تفاوت‌های بسیار ادیان، باز هم توانسته است امور مشترکی بیابد، مخالفان نظریه‌ی او هم می‌توانند همین سخن را درباره‌ی دیگر بازی‌های زبانی بگویند.

۶. ویتگنشتاین معتقد است در میان بازی‌های زبانی هیچ امری مشترک نیست، او با طرح مفهوم شباهت خانوادگی بر همین نکته تأکید کرد که نباید در میان بازی‌ها دنبال امری مشترک بود (۱۰، بند: ۶۶-۶۷؛ ۱۳، صص: ۹۱-۹۲)، اما مطالعات تاریخی حاکی از پذیرش امری مشترک در میان تمام اقوام و مللی است که فرهنگ‌ها و صورت‌های زندگی متفاوتی دارند و در نتیجه، متعلق به بازی‌های زبانی متنوعی هستند؛ مثلاً هر انسانی در هر بازی زبانی، دغدغه‌ی خوشبختی، تأمین سلامتی، تغذیه‌ی بهتر، شادزیستن و... دارد.

۷. اساساً تشبیه زبان به بازی، نقایصی دیگر نیز دارد؛ مانند آنکه مهره‌های شطرنج و قواعد آن، امری محدود و پیشاپیش تعیین شده‌اند که قابلیت تغییر ندارند، ولی سخنگویان زبان این امکان را دارند که با کمک جملات قبلی که از کاربرد و قرارداد آموخته‌اند، بی‌درنگ جملات طولانی دیگری را تولید کنند که هنوز برای امثال آن جملات، قراردادی وضع نشده است. زبان دائماً در حال تغییر و تکاپو و وسعت‌یافتن است. اگر بخواهیم بازی شطرنج را به زبان تشبیه کنیم، باید فرض کنیم که بازیکن‌ها بتوانند مهره‌های تازه بسازند و وارد بازی کنند، مهره‌ها بتوانند خارج از صفحه‌ی شطرنج نیز به حرکت خود ادامه دهند، صفحه را کوچک‌تر یا بزرگ‌تر کنند و قوانینی وضع کنند که مثلاً فیل بتواند کار اسب را انجام دهد (۵، ص: ۱۸۴).

۳.۴. ناتمام‌بودن معیار کاربرد

ویتگنشتاین رابطه‌ی تصویری و اشاری میان لفظ و مسما را انکار کرد و معتقد شد معنای کلمات از کاربرد آن‌ها به دست می‌آید، اما این پیشنهاد نقیصی دارد، از جمله اینکه: - این دیدگاه برای توصیف معناداری، جامع و مانع نیست؛ زیرا در نمونه‌هایی پرشمار، معنای بسیاری از کلمات را می‌دانیم، بدون آنکه در جمله‌ی خاصی به کار رفته باشند؛ مانند کلمه‌ی آب، درخت، گرسنه؛ و در مقابل، کلماتی وجود دارند که کاربرد آن‌ها را می‌دانیم، اما ممکن است کسی باشد که معنای آن‌ها را نداند؛ مانند آمین. همچنین اگر درباره‌ی کاربرد کلمه‌ی الف بگوییم: «این کلمه در موارد شادی یا خشم به کار می‌رود»، باید معنای آن را به مخاطب منتقل کرده باشم، درحالی که چنین نیست.

- در این نظریه تفاوت میان استعمال حقیقی و مجازی برچیده می‌شود؛ زیرا کاربرد کلمات است که معنای آن‌ها را روشن می‌کند و دیگر چیزی به نام استعمال مجازی بی‌معناست، درحالی که فهم عقلایی، استعمال حقیقی را از مجازی متمایز می‌کند. - این نظریه در خصوص نام‌های خاص ناکارآمد است. اگر بخواهیم برای نامی مثل لودویک ویتگنشتاین قاعده‌ای کاربردی تعیین کنیم که تمام سخنگویان بپذیرند و براساس قرارداد، به آن تن دهند، چه قاعده‌ای را باید لحاظ کنیم؟ این قاعده فقط می‌تواند پیروی از نظریه‌ی توصیف باشد که در دیدگاه ویتگنشتاین، مردود اعلام شده است (همان، ص «۱۸۳»).

۴.۴. نادرستی نفی فرامعیار

ویتگنشتاین با پیوند زدن معنا به کاربرد و قواعد بازی به شیوه‌ی توافق و رفتار انسان‌ها معتقد شد که قواعدی جهان‌شمول و کلی که به شکل پیشین، در همه‌ی بازی‌ها جاری باشند، مصداق ندارند (۶، ص: ۲۴۵)؛ درحقیقت، مرزهای زبان، مرزهای جهان را می‌سازند. این دیدگاه چند اشکال عمده دارد:

۱. ادعای ویتگنشتاین خودمتناقض است؛ زیرا وی حکمی کلی درباره‌ی تمام بازی‌های زبانی صادر کرده است. اکنون پرسش اصلی آن است که ویتگنشتاین این بحث عام درباره‌ی زبان را بر قواعد یک بازی زبانی مبتنی کرده است یا یک فراروایت؟ اگر این حکم از درون یک بازی زبانی و براساس یک صورت زندگی خاص باشد، نمی‌تواند آن را به دیگر بازی‌های زبانی تعمیم دهد؛ به‌ویژه با توجه به اینکه قواعد هر بازی متفاوت است و اگر این حکم براساس یک فراروایت طرح شده است، این پرسش به ذهن می‌رسد که او چگونه توانسته است از بازی زبانی خارج شود و درباره‌ی همه‌ی زبان‌ها حکم کند. طبق دیدگاه ویتگنشتاین، هر اندیشه‌ای درون یک بازی زبانی محقق می‌شود و خارج شدن از بازی، غیرممکن است (۳، صص: ۴۵۸-۴۵۹).

۲. تاریخ مدون چند هزارساله نشان می‌دهد که فرهنگ‌های مختلف، با بازی‌های متفاوت، به قواعد پایه و اصول بدیهی در تفکر پایبند هستند و معنای این قاعده در ملل و زبان‌های مختلف تفاوتی نداشته است. قواعدی چون «اجتماع نقیضین محال است»، «اصل هوهویت»، «اصل تساوی»، مصداقی از اصول فرامعیار هستند.

۳. دیدگاه او درباره‌ی بازی زبانی پرستش و علم نیز ادعای او را نقض می‌کند. منتقدان می‌توانند از وی بپرسند که این گزارش‌ها که درباره‌ی رابطه‌ی ایمان و علم مطرح شده، از درون بازی ایمان است یا از درون بازی عقل، یا آنکه وی توانسته است از هر دو خارج شود؟ اگر از درون بازی ایمان سخن بگوید، حق ندارد قواعد آن را درباره‌ی بازی عقل جاری کند و برعکس و اگر توانسته است خود را خارج از بازی‌های زبانی مختلف فرض کند و به احکامی کلی درباره‌ی آن دست یابد، با مبنای پیشین او ناسازگار است.

۴. از نتایج نظریه‌ی متأخر آن است که قواعد هر بازی فقط درباره‌ی همان بازی صادق است و به بازی‌های دیگر تعمیم‌پذیر نیست؛ بنابراین نمی‌توان با تکیه بر قواعد عقلی و فلسفی که به بازی واقع‌نمایی مرتبط است، بازی‌های دیگر را ارزیابی کرد.

این ادعا نیز نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا واقع‌نمایی صرفاً در بازی فلسفه مطلوب نیست. سایر بازی‌های زبانی نیز هر یک به شکلی، دنبال واقعیت هستند؛ مثلاً مؤمنان میان خدای متعین (واقعی) و خدای خرافی (غیرواقعی) تفاوت می‌نهند. اگر بفهمند خدایی که روزگاری وی را می‌پرستیدند، وجود خارجی ندارد، حال ایشان یکسان نخواهد بود. دانشمندان تجربی نیز میان مشاهده‌ی واقعی حقایق عینی و حدس‌زدن یک گزاره‌ی علمی از روی شانس، پیشگویی و خرافه، تفاوت قائل‌اند. اگر به قول ویتگنشتاین، زبان عقل، به زبان دین یا هنر ناظر نباشد، راهی برای چنین تمایزی باقی نمی‌ماند.

۵. در این دیدگاه، با انکار معیاری بیرون از بازی‌های زبانی، صدق گزاره‌ها براساس قواعد همان شکل از زندگی معنا می‌یابد. قواعد نیز اموری پیشینی و برآمده از مبانی خارج از بازی نیستند، بلکه براساس رفتار انسان‌ها ساخته می‌شوند. به این ترتیب برای معیار صدق گزاره‌ها، اصلاً ضابطه‌ی بیرونی نخواهیم داشت و نوع هر زندگی، توجیه‌کننده‌ی گزاره‌های آن است. چنین تفسیری از صدق، با اصول عقلایی منطبق نیست.

۴. ۵. مسدود شدن امکان گفت‌وگوی برون‌زبانی

طبق نظریه‌ی بازی زبانی، کلماتی که در بازی‌های زبانی مختلف به کار می‌رود، معانی متفاوتی خواهند داشت و معنای کلمات فقط برای کسانی روشن است که در آن بازی سابقه‌ی زیست اجتماعی داشته باشند. همان‌گونه که ویتگنشتاین در بازی بنا و شاگرد یا مهره‌های شطرنج مثال زد، تنها افرادی می‌توانند به مفاد زبان پی‌برند که در زبان مدنظر حضور داشته

باشند و افرادی که در بازی زبانی حاضر نباشند، فقط صوت واژگان را می‌شنوند. باتوجه‌به این نکته، دو نفری که از دو بازی زبانی متفاوت باشند و در بازی یکدیگر زندگی نکرده باشند، معنای کلمات خاص بازی دیگر را نخواهند فهمید و در نتیجه، هیچ گفتگویی میان افراد منسوب به بازی‌های زبانی مختلف، ممکن نخواهد بود و میان افراد فرهنگ‌های مختلف، باب مفاهمه بسته می‌شود. این امر متفاوت با آن چیزی است که در حیات عقلایی رخ می‌دهد، زیرا بسیاری از فیلسوفان درباره‌ی گزاره‌های دینی گفتگو می‌کنند و حتی ملحدان، باورهای دینی پیروان ادیان را فهم، بررسی و نقد می‌کنند.

همچنین کتاب‌های گوناگونی در توصیف فرهنگ ملل و ادیان مختلف نگاشته شده است که نویسندگان آن، زیست اجتماعی در آن فرهنگ نداشته‌اند، ولی با این حال، اهالی آن فرهنگ یا دین برداشت ایشان را تأیید کرده‌اند.

۴.۶. دیدگاه ایجابی درباره‌ی رابطه‌ی زبان و کاربرد

آنچه تاکنون گفته شد، اشکالات نقضی به دیدگاه ویتگنشتاین متأخر بود، لکن در یک نگرش ایجابی، باید رابطه‌ی معنا و کاربرد روشن شود. به اختصار می‌توان گفت:

۱. الفاظی که در زبان به کار می‌روند، با دیگر اصوات این تفاوت را دارند که الفاظ زبان برای افاده‌ی معنایی خاص وضع شده‌اند، هر چند ممکن است انتقال معنا به شرایط دیگری نیز نیازمند باشد. بنابراین در زبان، قوام لفظ، به هدف آن، یعنی افاده‌ی معنا وابسته است.

۲. لفظ اعم از کلمه و اسم است، ساختار و هیئت جملات نیز برای افاده‌ی معنای خاصی وضع شده‌اند.

۳. افاده‌ی معنا به واقع‌نمایی و اخبار از واقع منحصر نیست. جملات انشائی با اینکه در مقام اخبار از واقع نیستند، معنادارند. بنابراین این ادعای ویتگنشتاین صحیح نیست که کارکردهای دیگر زبان در عرض واقع‌نمایی قرار می‌گیرند؛ زیرا میان افاده‌ی معنا و اخبار از واقع، رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق است.

۴. اخبار از واقع نیز اعم از تسمیه است. درباره‌ی یک امر محسوس می‌توان گزارش‌های مختلفی غیر از نام‌گذاری ارائه کرد.

۵. ماهیت زبان برای برقراری ارتباط اجتماعی است و با وجود کارکردهای مختلف زبان، می‌توان قصد انتقال معنا را امری جامع میان تمام آن‌ها دانست. این قصد در گزاره‌های خبری، احساسی، امری و... به شکلی مصداق می‌یابد. گوینده در گزاره‌های خبری قصد دارد دیدگاه خود را به مخاطب منتقل کند و در گزاره‌های احساسی می‌خواهد مخاطب را از احساس خویش مطلع کند و...؛ بنابراین باتوجه‌به هدف اصلی زبان، می‌توان در میان بازی‌های زبانی مختلف، به حقیقتی مشترک دست یافت.

۶. توجه به کاربرد، برای کشف معنای واژگان، امری عقلایی است و در لغت‌نامه‌ها نیز رایج است. اما این امر در مقام اثبات و برای کشف معنای واژه است، نه در مقام ثبوت و تحقق معنا. کاربرد، معنا را ایجاد نمی‌کند، بلکه راهی برای کشف معناست.

۷. زبان نوعی قرارداد برای انتقال معناست و رابطه‌ی لفظ و معنا نیز قراردادی است، اما پیش از هر قراردادی باید میان افراد ادراکی مشترک وجود داشته باشد که این ادراک مشترک، بر قراردادی دیگر مبتنی نیست؛ بنابراین در هر زبان می‌توان به اموری مشترک و غیرقراردادی دست یافت.

۵. نتیجه‌گیری

ویتگنشتاین متقدم معنای کلمه را مسمای آن تلقی می‌کرد و کارکرد اصلی زبان را تسمیه می‌دانست. ویتگنشتاین متأخر در چرخشی آشکار از موضع قبلی، معنا را با کاربرد پیوند زد و تسمیه را یکی از کارکردهای زبانی شمرد. او مفهوم بازی‌های زبانی را در نظریه‌ی متأخر خویش وارد کرد؛ این مفهوم بیانگر صورت‌های زندگی است و براساس آن، قواعد هر بازی، مخصوص به همان بازی است. تنها با حضور فعال در بازی زبانی است که می‌توان کاربرد صحیح کلمات را دریافت. بین بازی‌های زبانی اشتراک حقیقی وجود ندارد و شباهت میان آن‌ها در حد شباهت خانوادگی است. اندیشیدن خارج از بازی زبانی و ارائه‌ی قوانین فرامعیاری که حاکم بر تمام بازی‌های زبانی باشد، ناممکن است.

با وجود دقت نظر ویتگنشتاین، نظریه‌ی بازی‌های زبانی ایرادهایی دارد. این نظریه نتوانسته است ماهیت وضع و موضوع‌له الفاظ و جایگاه کاربرد در ثبوت و اثبات معنا را به‌درستی تبیین کند. ازسوی دیگر نظریه‌ی بازی زبانی، جامع و مانع نیست و نتیجه‌ی آشکار آن، نفی امکان فهم و گفتگو برای افرادی است که در بازی‌های زبانی متفاوتی حاضرند و این امر خلاف اصول عقلایی محاوره است. برخلاف نظر ویتگنشتاین، با وجود تفاوت کارکردهای مختلف زبان، می‌توان در میان همه‌ی آن‌ها به امور مشترکی دست یافت که با هدف اجتماعی زبان نیز مرتبط باشند. این نظریه خودمتناقض است و به نسبت معرفتی و نفی فرامعیار منتهی می‌شود.

یادداشت‌ها

میان شارحان درباره‌ی نتیجه‌ی دیدگاه ویتگنشتاین اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی وی را ایده‌آلیست خوانده‌اند؛ گروهی سوپراکتیویست؛ عده‌ای طرفدار ایده‌آلیسم زبانی؛ یا طرفدار سولیپسیسم و... با وجود این اختلاف‌ها، قدر مشترک دیدگاه‌ها این است که هیچ‌کس وی

تأملی در نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر ۱۱۵

را واقع‌گرا ندانسته است؛ به این معنا که وی زبان را آینه‌ی واقعیت بداند (۲، صص: ۳۵۲-۳۵۶).

منابع

۱. پاتنم، هیلاری، (۱۳۹۵)، *پراگماتیسم، پرسشی گشوده*، ترجمه‌ی محمد اصغری، تهران: ققنوس.
۲. حجت، مینو، (۱۳۹۱)، *بی‌دلیلی باور، تأملی در «دریاب یقین» ویتگنشتاین*، تهران: هرمس.
۳. حسین‌زاده، محمد، (۱۳۹۶)، *معرفت، چیستی، امکان و عقلانیت*، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴. کانفیلد، جان. وی، (۱۳۹۲)، *«فلسفه‌ی متأخر ویتگنشتاین»*، مندرج در: *تاریخ فلسفه‌ی غرب راتلیج: فلسفه‌ی معنا، معرفت، و ارزش در قرن بیستم*، ترجمه‌ی یاسر خوشنویس، تهران: حکمت.
۵. لایکان، ویلیام ج.، (۱۳۹۱)، *درآمدی تازه بر فلسفه‌ی زبان*، ترجمه‌ی کورش صفری، تهران: نشر علمی.
۶. کنی، آنتونی، (۱۳۹۲)، *معماری زبان و ذهن در فلسفه‌ی ویتگنشتاین*، ترجمه‌ی محمدرضا اسمخانی، تهران: ققنوس.
۷. مک‌گین، ماری، (۱۳۸۹)، *راهنمایی بر پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین*، ترجمه‌ی ایرج قانونی، تهران: نشر علم.
۸. مگی، برایان، (۱۳۷۲)، *فلاسفه‌ی بزرگ (گفت‌وگو با جان سرل)*، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۹. ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۹۰)، *رساله‌ی منطقی فلسفی*، ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. ویتگنشتاین، لودویگ، (۱۳۹۱)، *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه‌ی فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
۱۱. نورمن ملکوم، (۱۳۸۰)، *«ویتگنشتاین متقدم و متأخر»*، ترجمه‌ی رضا بخشایش، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره‌ی ۹-۱۰، صص: ۱۰۰-۱۳۴.
۱۲. هادسون، ویلیام دانالد، (۱۳۸۸)، *لودویگ ویتگنشتاین، ربط فلسفه‌ی او به باور دینی*، ترجمه‌ی مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر.
۱۳. هارتناک، یوستوس، (۱۳۵۶)، *ویتگنشتاین*، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات خوارزمی.
۱۴. هنفلینک، اوسوالد، (۱۳۹۷)، *فلسفه‌ی پسین ویتگنشتاین*، ترجمه‌ی مینو حجت، تهران: هرمس.

15. Pleasants, Nigel, (1999), *Wittgenstein and the Idea of Critical Social Theory*, Routledge.
16. Stern, David G., (2004), *Wittgenstein's philosophical investigations, an Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
17. Wittgenstein, Ludwig, (1969), *On certainty*, translated by Denis Paul and G.E.M Anscombe, Basil Blackwell.

